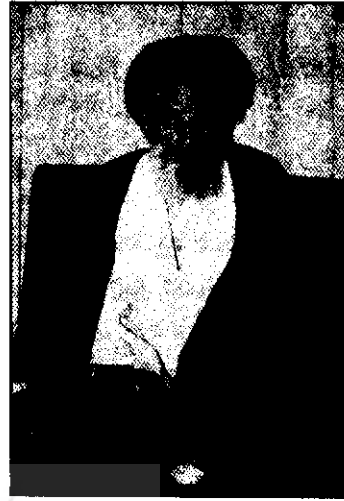


گفتگو با

آیه الله

سید مرتضی عسکری

به کوشش: محمد هادی خالقی



علامه سید مرتضی عسکری، به آن دسته از عالمان دین تعلق دارد که به دلیل درک عمیق از جامعه و شرایط عصر خویش، تأثیری بسزا در معاصران و محیط داشته‌اند. او در جوانی و در کنار تحصیلات عالی حوزوی، از بنیانگذاران نهضت بازگشت به قرآن و حدیث در حوزه‌های شیعه بود. سپس به خرافه‌زدایی از دین و تبیین مکتب اهل بیت (ع) و سنت صحیح پیامبر (ص) رو کرد. تأسیس نهادهای علمی، فرهنگی، تبلیغی و عام المنفعه، جبهه‌ای بود که او در مقابل مبشران مسیحی و کادرسازان فرهنگ غربی گشود. ورود به عرصه سیاست در عراق و تلاش سازمان یافته برای برقراری حکومت اسلامی در این کشور، چهره دیگری از تکلیف‌گرایی اوست. دفاع از انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی، تلاش گسترده در حمایت از آرمان فلسطین و اهتمام جدی به تقرب بین مذاهب اسلامی، نقطه‌های روشن دیگری در زندگی پر دغدغه او هستند. با این همه، گفتگوی ما با





ایشان، بر محور «حدیث» بوده است و اگر گامی بیرون
 نهاده ایم، بدان سبب است که گفتگو در دی ماه ۱۳۷۸ به
 مناسبت سال امام خمینی به انجام رسید (گرچه بر انتشار آن در
 آن هنگام، توفیق نیافتیم).
 به هر روی، تلخیص، بازنویسی و ویرایش از ماست.

علوم حدیث

عجبت: از این که لطف کردید و وقتی را به این گفتگو اختصاص
 دادید، تشکر می‌کنم. ما معمولاً گفتگوها را با پرسش از تاریخ
 تولد و محیط تربیت و زندگی علمی شروع می‌کنیم که بخصوص
 برای حدیث پژوهان جوان، جاذبه زیادی دارد.

● بسم الله الرحمن الرحيم. زحمت کشدید و تشریف آوردید. من هم متشکرم.
 من نمی‌دانم که جای زندگی ام ممکن است به درد مخاطبان علوم حدیث بخورد؛
 اما به هر حال، پرسش‌های شما را بی پاسخ نمی‌گذارم.

من در جمادی الثانی ۱۳۳۲ قمری [بهار ۱۲۹۳ ش / ۱۹۱۴ م] در سامرا به دنیا
 آمدم. پدرم مرحوم سید محمد اسماعیل، از علما و داماد آیه الله میرزا محمد
 شریف تهرانی عسکری (خاتمة المحدثین) بود. خانواده پدری و مادری من
 ایرانی و اهل ساوه و تهران بودند که در سامرا ساکن شده بودند. با این که در
 طفولیت یتیم شدم، در ده سالگی که مرا به طلبگی سپردند، خواندن و نوشتن
 عربی و فارسی را خوب می‌دانستم. از همان آغاز کتابخوانی، به مطالعه
 کتاب‌های سیره و تاریخ پیامبر و اصحاب و فتنه‌های صدر اسلام و سفرنامه‌ها
 (مثل سفرنامه ابن جبیر و ابن بطوطه و سفرنامه‌های اروپاییان به مشرق) علاقه
 داشتم و داستان استعمار بلاد اسلامی را دنبال می‌کردم. مثلاً رساله دُخانیه را که
 نوشته یکی از شاگردان میرزای شیرازی بود، در حالی که هنوز نسخه خطی



بود، در کتاب خانه پدر بزرگم (جد مادری ام که وکیل میرزا بود) خواندم. کتاب خانه مرحوم جدّم در دسترس من بود و هرچه کتاب می خواستم، می گرفتم و می بردم خانه و می خواندم و حتی شب ها روی پشت بام هم کتاب می خواندم و گاهی تا کتاب را تمام نمی کردم، نمی خوابیدم، در حالی که خانواده ام خیال می کردند من خوابم و بعد از طلوع فجر، برای بیدار کردنم می آمدند. اینها اولین مطالعات من بود و من تا جوان بودم، هیچ وقت این مطالعه را رها نکردم. دروس حوزوی را تا معالم در حوزه علمیه سامرا خواندم که از عصر مرحوم میرزای شیرازی هنوز حوزه گرمی بود و اساتید خوبی داشت.

سؤال: استاد! در حوزه سامرا چه کتاب هایی را درس گرفتید؟

● ده ساله بودم که جامع المقدمات را خواندم. بعد هم همان کتاب های رسمی حوزه عراق را: سیوطی، مختصر، مغنی، حاشیه، مطول، شرح جامی، شرح ابن عقیل، قوانین، معالم، شرح لمعه و بعضی کتاب های فقهی و اصولی متداول دیگر در این سطح. البته من غالباً دو سه درس را با هم می گرفتم و کتاب ها را زود طی می کردم. بعضی کتاب ها را تماماً نزد استاد نمی خواندم. بخشی را درس می گرفتم و یک جاهایی را مباحثه و سؤال و رفع اشکال می کردم. با این حال، من الآن خیلی از اشعار مطول را هنوز از حفظ دارم. در قم، من و هم بحثم مرحوم حاج شیخ مرتضی حائری، هر کتابی را از دو جایش مباحثه می کردیم. خلاصه کم تر کتابی را تا آخر نزد استاد خواندم. من و حاج شیخ مرتضی، قبل از نشستن پیش استاد، حتماً آن درس را در همین فیضیه بحث می کردیم.

سؤال: نفرمودید که چه شد به قم آمدید و چه شد که برگشتید ...

● زندگی من در عراق، از درآمد املاک پدری مان - که در ساوه داشتیم - می گذشت، نه از سهم امام. وقتی رضاخان اجازه نداد که این جور درآمدها به عراق برسد،



در ۱۳۵۰ قمری [حدود ۱۳۱۰ ش] راهی حوزه علمیّه قم شدم. آن روزها دوره مرجعیت مرحوم آیه الله شیخ عبدالکریم حائری بود. حجره من در فیضیه، در طبقه اول، حجره دوم سمت چپ (از در صحن) بود. در قم، دروس سطح عالی را در محضر مرحوم آقای مرعشی و حاج شیخ محمدحسین شریعتمدار ساوجی - که عموزاده ام بود - تلمذ کردم.

سوال: استاد! غیر از فقه و اصول، به درس دیگری هم می رفتید؟

● بله. در مباحث اخلاق و تهذیب حاج شیخ مهدی پابین شهری شرکت می کردم. در درس کلام امام خمینی هم حاضر می شدم. ایشان صبح های ماه رمضان، در حجره اول صحن کوچک، دست راست (از راهرو صحن بزرگ)، باب حادی عشر را درس می گفتند. تا قم بودم، این درس عقاید ایشان را شرکت کردم. در تفسیر هم از حاج میرزا خلیل کمره ای استفاده بردم.

سوال: از هم بحث های خودتان چیزی نفرمودید. شنیده ایم که با آقا سید محمود طالقانی، دوستی داشته اید...

● بله. البته من هم بحث آیه الله طالقانی نبودم. ایشان به خاطر فعالیت هایی که داشت، در درس های رسمی حوزه کمی عقب تر از ما بود؛ اما من و ایشان، دوست و هم مرام و هم رای بودیم. حجره ایشان، طبقه بالای فیضیه بود. ایشان دوست نزدیک من بود و من هم به ایشان علاقه خاصی داشتم و در قضیه طرخی که دو نفری ریختیم برای تحصیل و تعلیم «تفسیر و علوم قرآن» و «احادیث غیر فقهی» و «بحث های عقاید» در حوزه و رفتن به سمت شیوه های درست «تبلیغ دین»، خیلی صمیمی تر شدیم. چند نفر دیگر را هم همراه خودمان کردیم و نه نفر شدیم و این حرف ها را در حوزه آن وقت قم مطرح کردیم و البته تازگی



داشت و حوزه، تحمل این حرف‌ها و این فعالیت‌ها را نداشت و کار ما با مخالفت آقای حاج میرزا مهدی (پدر زن آیه‌الله گلپایگانی) که مدیر حوزه قم بود و انصافاً مدیر خوبی هم بود، مواجه شد و بر سر همین قضیه بود که من احساس شکست کردم و از حوزه قم قهر کردم و در سال ۱۳۵۳ قمری برگشتم سامرا و کفایه را آن جا پیش حاج شیخ حبیب‌الله اشتهاردی، معروف به مدرس عسکری، که از شاگردان حاج شیخ هادی تهرانی بود (و اینها مکتب خاصی در علم اصول داشتند)، تمام کردم و دروس خارج را دیگر در عراق بودم.

سؤال: از طرحی که داشتید، بیشتر بفرمایید... و انگیزه تان.

● گفتم که مطالعات من در حوزه، محدود به فقه و اصول نبود. من پر مطالعه بودم و می‌دیدم که پهلوی، سعی دارد فرهنگ غرب را در ایران، ترجمه بکند. در عراق هم غربزدگی به صورت جدی شروع شده بود. هر کس آن روز اهل مطالعه بود، می‌فهمید که وضع مسلمانان در دنیا بسیار رقت‌بار است. در چنین شرایطی، حوزه‌های علمیه شیعه به تعبیر امروز من: «تک بُعدی» یا «تک علمی» شده بودند. وقتی حوزه را با حوزه‌های عصر صدوق و مفید و طوسی و علامه حلی مقایسه می‌کردم، به خاطر آن همه غفلتی که از اوضاع علمی و اجتماعی روزگارمان داشتیم، احساس وظیفه می‌کردم که یک کاری و یک حرکتی بکنم. تصوّر من این بود که اگر علمای گذشته شیعه - که نام بردم - بودند، تفسیر و عقاید و تاریخ و حدیث غیر فقهی و علوم عقلی و استدلالی و زبان خارجی و این طور چیزها را قطعاً درس می‌گفتند. شیخ صدوق، قریب دوست تألیف در علوم مختلف اسلامی دارد. علامه حلی ۲۱ کتاب در امامت دارد. کتاب‌های امالی را نگاه کنید که چه قدر احادیثشان متنوع و متناسب با آن عصرهاست. خوب، این بزرگواران، فقه هم تدریس می‌کرده‌اند. تا عصر مجلسی، علمای شیعه این طور بوده‌اند. نمونه‌هایی از این بررسی تاریخی را در آخر جلد سوم معالم المدرستین



آورده‌ام که مثلاً چگونه اصول کافی را درس می‌گفته‌اند و به شاگردها اجازه روایت و تدریس می‌داده‌اند.

من می‌دیدم که در حوزه آن روز قم، تفسیر خواندن، اصلاً تکلیف درسی نبود و یک کار ذوقی محسوب می‌شد. این بود که با یکی دو نفر همفکر، جمعی نه نفره درست کردیم و تصمیم گرفتیم در حوزه قم و در معرض دید طلبه‌ها، درس تفسیر بگذاریم و تفسیر بخوانیم. آن روزها حوزه اصلاً تنوع درسی امروز را نداشت. طلبه‌ها درس تفسیری را که برای حاج میرزا خلیل کمره‌ای در مسجد نو (پشت شیخان) گذاشته بودیم یا مباحثه تفسیری را که در ایوان مسجد امام حسن عسکری (ع) داشتیم، می‌دیدند و می‌خندیدند و رد می‌شدند و می‌گفتند: اینها در شب‌های درس و تحصیل، تفسیر می‌خوانند! خوب، ما می‌خواستیم درس تفسیر و درس عقاید و درس حدیث، در حوزه رواج پیدا کند و خودمان هشت نه نفری، همین درس‌ها را در جنب درس‌های فقه و اصولمان می‌خواندیم و در مورد وضعیت مسلمان‌های دنیا هم مطالعه و گفتگو می‌کردیم و من خودم هر نوبت که برای سرزدن به اقوامم به تهران می‌رفتم، کتاب‌های تازه‌ای می‌خریدم که بینم در دنیا و جهان اسلام و در ایران و در قشر روشن فکر ما چه می‌گذرد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

عجیب: استاد! شما این فکر اصلاحگری در حوزه را هم با خودتان به عراق بردید، یا سرخورده شدید و آن را کنار گذاشتید؟

● نه بحمدالله. من به درستی این فکر، یقین داشتم و یک رسالتی برای خودم احساس می‌کردم و این احساس تکلیف، یک روز هم مرا آرام نگذاشت. اتفاقاً وقتی درس‌های فقه استدلالی و ادله مسائل عروه را آن‌جا می‌خواندم، به سه جهت، انگیزه قوی در من پیدا شد که به حدیث و شناخت صحیح از سنت، اهتمام جدی بورزم:

یکی این که می‌دیدم استاد فقهای ما فقط به احادیث «قولی» است و به سیره



پیامبر(ص) و اهل بیت(ع) یا سنت عملی و گزارش افعال و تقریرها و امضاهای ایشان، توجه نمی‌شود.

جهت دیگر، این بود که در سامرا، شیعه و سنی در کنار هم زندگی می‌کردند و با هم رفت و آمد داشتند. مثلاً در اعیاد، به دیدن علمای یکدیگر می‌رفتیم و تبریک عید می‌گفتیم؛ ولی گاهی همه در صحن جمع بودیم و استهلال می‌کردیم و ماه را هم نمی‌دیدیم، اما قاضی آنها طبق فقهشان اعلام عید می‌کرد و طبل می‌زدند که یعنی عید، ثابت شده است و آن وقت، ما باید در خانه می‌ماندیم و جدم (مرحوم خاتمة‌المحدثین) هم برای تبریک نمی‌نشست و این، موجب ناراحتی می‌شد. یک مشکلاتی هم در عزاداری‌ها بین ما پیش می‌آمد.

اینها سبب شد که من به فکر بیفتم که یک سیره‌ای بنویسم که بین ما و آنها تقریبی ایجاد کند؛ سیره‌ای که سنی و شیعه را یک جا جمع کند. قصدم این نبود که تاریخ بدر و أحد و خندق را دوباره بنویسم. می‌خواستم سیره‌ای بنویسم که مستدرکی باشد بر وسائل الشیعة و در عین حال، از روایات مکتب خلفا هم استفاده کنم. فکر می‌کردم در سیره پیامبر(ص) که اختلافی نداریم؛ پس می‌توانم سیره‌ای بنویسم که مورد اتفاق آدم‌های منصف هر دو طرف باشد. اسمش را هم می‌خواستم بگذارم «لواء الحمد».

جهت سوم، این بود که وقتی [در ۱۳۶۳ق] اولین مدرسه جدید را در کاظمین برای بچه‌های شیعه راه انداختم، دیدم کتاب‌های درسی تعلیمات دینی و تاریخ اسلامی که دولتی‌ها نوشته‌اند، سیره صحیحی نیست. نامه‌ای به آقا سید محسن امین نوشتم و از او یک دوره سیره چهارده معصوم خواستم. ایشان هم کتابی برای من فرستاد. من دیدم این کتابی که ایشان نوشته، عبارت است از تاریخ ولادت، آغاز امامت، سفرها، تعداد فرزندان و نام شاگردان معصومان و این طور اطلاعات و ابدأ نمایانگر مکتب فکری پیشوایان ما نیست. شما ببینید در قرآن، وقتی خداوند تعالی سیره پیامبران را یاد می‌کند، معرکه‌های فکری آنها را



بیان می کند. اصحاب هر مکتبی هم باید سیره شان را همین طور بنویسند.

این سه عامل، مرا وا داشتند که خودم دست به قلم بیرم و سیره ای را که در نظرم بود، به این روشی که می بینید، بنویسم.

عشرون: اساتید شما در حوزه سامرا چه کسانی بودند و

حضرت عالی چه موقع به بغداد هجرت کردید؟

استاد اصلی من، مرحوم آیه الله آقا میرزا حبیب الله اشتهاردی بود که توجه خاصی به من داشت و حتی برای من و هم مباحثه ام (مرحوم شیخ غلامحسین)، درس اختصاصی می گذاشت که جلو بیفتیم و متوجه من بود که مباحث را تا آخر، درس بگیرم و به مطالعه و مباحثه اکتفا نکنم.

از استادان دیگرم در سامرا، مرحوم میرزا علی را به خاطر دارم - که شاگرد میرزا حبیب الله بود - و مرحوم شوشتری مرعشی را. من در آن جا روزی سه کتاب را پیش سه استاد، درس می گرفتم و گاهی هم بیشتر. اما استاد مهم من که خیلی برای من زحمت کشید، مرحوم میرزا حبیب الله بود.

هجرت من هم به بغداد، بار اولش ظاهراً [در ۱۳۶۳ ق / ۱۳۲۳ ش] قبل از پایان جنگ جهانی دوم بود که تلاش کردم و در کاظمین (کاظمیه)، مدرسه جدید برای بچه های شیعه ایجاد کردم و می خواستم یک دانشکده اسلامی یا حوزه نوین هم راه بیندازم که افراد منتقدی مخالفت کردند و نشد. این بود که باز به سامرا پناه بردم و یک دوره دیگر هم در درس آقا میرزا حبیب الله که ادله مسائل عروه را درس می داد، شرکت کردم. این ایام، سال های اول مرجعیت آیه الله بروجردی بود و به نظر می رسید که اوضاع حوزه قم، مساعدتر از حوزه عراق است. این بود که آمدم قم و برنامه ایجاد یک مدرسه علوم دینی به سبک مورد نظرم را (یعنی با درس های حدیث شناسی، علوم قرآن، تاریخ اسلام و تبلیغ در کنار فقه و اصول) خدمت ایشان ارائه کردم که خودم هم اداره کنم و ایشان



پذیرفتند؛ اما مقدمات کار، برخورد کرد با جریان ملی شدن صنعت نفت و من
مجبور شدم برگردم عراق و این بار در بغداد ماندم و با حمایت مرحوم آیه‌الله
حکیم - که وکالت و نمایندگی شان را در بغداد به من داده بودند - شروع کردم به
ایجاد مؤسسات اسلامی، شامل مدارس دینی، مدارس جدید برای دختران و
پسران (از ابتدایی تا پایان دبیرستان)، مراکز آموزش حرفه‌ای برای دختران و
پسران، درمانگاه‌ها، صندوق‌های خیریه، کتاب‌خانه‌ها و ... در شهرهای
مختلف عراق برای جامعه شیعه، و یک بیمارستان در بغداد، و دانشکده اصول
دین که پس از سال‌ها پیگیری و رنج و خون دل خوردن، در ۱۳۸۴ ق، در بغداد
تاسیس شد. در بغداد، من علاوه بر منبر و محرابی که در محله کراده شرقی
داشتم، درس‌های هر روزه حدیث و تفسیر و تاریخ اسلام و عقاید گذاشته بودم
که دانشجویهای جوان و استادان و طلاب جوان، استقبال زیادی از آنها
می‌کردند.

سید مهدی: استاد! بغداد، چه ویژگی‌ای داشت که آیه‌الله حکیم،

شما و شهید سید مهدی حکیم را به آن جا مأمور کرد؟

● بغداد، خط مقدم دفاع از کیان تشیع در جهان عرب بود. مرکز اصلی
کادرسازی غربی‌ها در عراق، بغداد بود. پایگاه تشکل‌های: قومی، ملی‌گرا،
سوسیالیست، کمونیست، روشن‌فکری سکولار و غربگرا، سنی، سلفی،
صوفی و ... بغداد بودند. مراکز مهم دانشگاهی و انتشاراتی عراق، در بغداد
بود. حوزه نجف هم باید حرفش را در بغداد می‌زد. همچنان که حوزه قم هم آن
روز باید پاسخ‌هایش را به شبهه‌ها در تهران مطرح می‌کرد و از امکانات تهران
استفاده می‌کرد. بماند که شیعه و روحانیت شیعه، در بغداد، پایگاه داشتند و
جامعه شیعه در کاظمین، باید رهبری می‌شد و نباید جوان و نوجوان شیعه در
دامن این همه سرگردانی‌ها و شبهات، رها می‌شدند. در نجف و کربلا، کسانی



بودند و کارهایی را شروع کرده بودند. در بغداد و کاظمیه کسی نبود که رهبری کند و لذا آیه‌الله حکیم به من همین مأموریت را دادند و مکرراً هم تأیید می‌کردند. شرایط، هر روز، سخت‌تر می‌شد: کودتای عبدالکریم قاسم و سقوط سلطنت در ۱۹۵۸م، کودتای عبدالسلام عارف در ۱۹۶۳م و نخست‌وزیری احمدحسن البکر، کودتای بعثی‌ها در ۱۹۶۸م و حاکمیت مطلق حزب بعث بر عراق؛ لیکن ما هم مرتباً شکل فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی و مبارزاتمان را، متناسب با شرایط، تغییر می‌دادیم تا این که در ۱۳۸۹ قمری [۱۹۶۸م] به خاطر مبارزه با حزب بعث، بعد از خروج سید مهدی از عراق، قصد دستگیری مرا داشتند و به خانه‌ام ریختند که به بیروت گریختم.

عجیب: وقتی به تاریخ انتشار کتاب‌های شما یا مقدمه‌های آنها نگاه می‌کنم، می‌بینم عمدتاً مربوط به همین سال‌های سخت مبارزه‌اند؛ مبارزه‌ای که شما فقط اشاره کردید و ما بخش‌های دیگری از آن را در تاریخ معاصر عراق^۱ خوانده‌ایم: در کنار شهیدان سید محمد باقر صدر و سید مهدی حکیم، «حزب الدعوة الاسلامیه» را تأسیس کردید. بعد از کناره‌گیری از فعالیت حزبی، «جماعه علماء بغداد» را ایجاد و رهبری کردید. وقتی آیه‌الله سید محسن حکیم-ره- مبارزه با احزاب چپ‌گرای حاکم را آغاز کرد، شما در رأس سیاست شیعه در عراق بودید، یارانتان به حبس و شکنجه می‌رفتند و شما از فردایتان مطمئن نبودید... چه طور با این همه گرفتاری توفیق یافتید عبداللّه

۱. به عنوان نمونه، کتاب: فصول من تجرّبه الحركه الاسلامیه فی العراق خلال ۴۰ عاماً، صلاح الخراسان، دمشق: المؤسسة العربیة للدراسات والبحوث الإستراتيجية، ۱۹۹۹م.



بن سبا و اساطیر آخری و احادیث ام المؤمنین عائشه و

خمسون و مئة صحابی مختلق را پدید آورید؟

● روزی که من از عراق گریختم، از جانم نمی ترسیدم. از این بیم داشتم که دستگیرم کنند و بعد، یک مصاحبه ساختگی ترتیب بدهند و اعلام کنند سید مرتضی عسکری، جاسوس امریکا بوده و اعتراف کرده و این طوری، حیثیت من و روحانیت شیعه را لگه دار کنند. بعضی ها از این کارها زیاد می کردند.

هر کسی با آگاهی و انصاف و عشق به سراغ سنت و سیره پیامبر (ص) و اصحاب و ائمه (ع) برود، در وجودش احساس قدرت می کند... احساس می کند روح ابوذر و سلمان و بلال و میثم تمار با اوست... آگاهی از رنج هایی که پیامبر اکرم و امیر المؤمنین (ع) کشیدند، خیلی تلخی ها و سختی ها را آسان می کند. هر چه بصیرت یک مؤمن بر گفتار و رفتار اسوه و مقتدایش بیشتر شود، ایمانش عمیق تر و پایداری اش بیشتر می شود.

انس یا تفسیر و سیره، قوی ترین عاملی بود که مرا وامی داشت به دنبال «جامعه سازی» بر اساس قرآن و مکتب اهل بیت باشم. از اول هم می دانستم که راه مشکلی است. خانه من تحت نظر بود و تفتیش می شد. وقتی در معارضه با بعضی ها شکست خوردم و رفتم بیروت، ارتش عراق، خانواده ام را در مرز اردن، بازداشت کردند. در بیروت هم عمال بعث، دنبال ربودن من بودند. این طوری بود که من به ایران آمدم. وگرنه ما از مبارزه با طاغوت، خسته نشده بودیم و جور دیگری ادامه دادیم؛ اما اینها تکالیف عمومی من بودند. تکلیف اختصاصی من به عنوان «مبلغ دینی»، همان درس ها و کتاب نوشتن ها و تربیت مؤمن و مبلغ بود و هست.

سید محمد: چه شد که به موضوع عبدالله بن سبا و احادیث عایشه

و صحابیان ساختگی پرداختید؟

● هر تحقیقی برای نگارش یک تاریخ صحیح از صدر اسلام (یعنی از آغاز دعوت





تا پایان عصر ائمه) و بخصوص شکل گیری تشیع و مکتب اهل بیت (ع) ، به یک گردنه ای از احادیث و روایات مشهور و مقبول در نزد قاطبه مسلمانان ها و مورخان و سیره نویسان و محدثان می رسید که این روایات، از نظر من، اعتبار و علمیت و استناد لازم را نداشتند و از یک دست تحریفگر در تاریخ اسلام، خبر می دادند؛ دستی که مکتب اهل بیت را به حاشیه رانده بود. پرده برداری از این واقعیت، بناهای رفیعی را که برخی مورخان بزرگ اهل سنت (مثل طبری) برافراشته بودند، متزلزل کرد.

سالیانی بود که یک نهضت تحقیق و تصحیح و انتشار منابع حدیث و سیره و تفسیر روایی، در جهان اهل سنت شروع شده بود. جهان اسلام، چشم به قاهره داشت که تازه ترین آثار اسلامی و منابع معارف و تعالیم اسلام را به دست آورد؛ اما همه این کتاب ها، محصول مکتب خلفا بودند. این جا بود که زحمت من - بحمد الله - نتیجه داد و نگاه ها را متوجه مکتب اهل بیت (ع) و حوزه شیعه کرد. کتاب هایی که نام بردید، بارها در قاهره و بیروت، با اجازه و بدون اجازه من چاپ شدند و علما و اساتید اهل سنت بر آنها مقدمه یا نقد نوشتند و به زبان های مختلف هم ترجمه شدند و تصور می کنم به خواست خدا تأثیری بر جریان تفکر اسلامی داشته اند.

عربی: لطفاً از دیگر موضوعاتی که برای تحقیق برگزیدید هم بگویید.

● بعد از این قضیه شناخت راویان ساختگی و روایات دروغین و پدیده جعل در احادیث مکتب خلفا، موضوع ویژگی های دو مکتب (اهل بیت و خلفا) را محور تحقیقاتم قرار دادم. کار دیگرم طرح روشن و مستند نقش ائمه در احیای دین بود. چون شخصاً معتقدم اهل سنت، منکر مقامات علمی و معرفتی و معنوی اهل بیت نیستند و این نقطه خوبی برای هر گفتگو و پیوندی است؛ برخلاف



بحث های تاریخی که در آنها مناقشه زیاد می شود. کار دیگرم اثبات یگانگی سنت ائمه با سنت پیامبر اکرم و یا به تعبیر دیگر، نبوی بودن همه احادیث امامان شیعه با اسناد عالی است. فتاوی ائمه هم بر اساس سنت نبوی است. یک تحقیق دیگرم، به موضوع مصون بودن قرآن از تحریف برمی گردد. من در آثار قبلی ام به مباحث «تدوین حدیث» پرداخته بودم و چون دیدم شیعه را به عنوان معتقدان به تحریف قرآن مطرح می کنند، بحث «جمع قرآن» را هم بر اساس اسناد دو مکتب نوشتم و نظریه «وحی قرآنی- وحی بیانی» را ارائه کردم که پاسخگویی بسیاری از شبهه ها در مورد قرآن بود و احادیثی را که بد فهمیده شده بودند، روشن می کرد. یک تحقیق مفصل دیگرم استخراج عقاید اسلام از دوران قرآن کریم است که امید دارم موجب جمع و تقریب بین فرقه های مسلمین شود. باز همین جا اشاره کنم که من در مقالات و سخنرانی ها در هر کشوری که رفته ام، حتی در جمع سلفی ها و وهابی ها، این نکته را مطرح کرده ام که مادام که هر فرقه ای سنت پیامبر (ص) را منحصر به روایات خودش بداند و سنتی را که نزد دیگران هست به طور کلی نفی و انکار کند، هر روز از وحدت اسلامی و حکومت جهانی اسلام، دورتر خواهیم شد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

عصمتی: استاد! اهمیت و جایگاه سنت را در تبیین معارف دینی چگونه ارزیابی می کنید؟ و همچنین بفرمایید که سنت، در نسبت با قرآن، از چه جایگاهی برخوردار است؟

● این بحث را چون در نشست دارالحدیث مطرح کردم و شما در علوم حدیث [ش ۱۲] چاپ کرده اید، مختصراً عرض می کنم.

در جلد اول عقائد الاسلام من القرآن الکریم آورده ام که در امت های گذشته، مجموعه وحی الهی به پیامبران، همه دین را در بر می گرفت: احکام و عقاید و اخلاق. یعنی جزئیات شریعت هم در کتاب آسمانی شان بود. خلاصه هر چه



بود، همان بود. بعد از فوت پیامبرشان هم در زورگویان و حاکمان قدرتمند، به تدریج، هر چه را (از کتاب آسمانی) که مخالف اهداف و امیالشان بود، حذف و تحریف و کتمان می کردند. بدین ترتیب، مدتی پس از فوت وصی هر پیامبر، ربوبیت خدای تعالی اقتضا می کرد که پیامبری دیگر بفرستد و شریعت را تجدید کند؛ اما...

دین خاتم و نبی خاتم، متفاوت بود با ادیان و انبیای گذشته. حق تعالی اراده کرده بود که این دین، تا ابد الدهر بماند. لذا حکمتش بر این قرار گرفت که این دین را به دو گونه بر پیامبر اکرم وحی کند: یکی وحی به لفظ و معنا که همان قرآن است و تحریف ناپذیر، دیگری وحی به معنا که لفظش از پیامبر است و ما به آن می گوئیم: حدیث، سنت یا سیره. به تعبیر من، سخن و عمل پیامبر، وحی بیانی است. پیامبر اکرم (ص) خودش می فرماید: «بر من وحی می شد: غیر از قرآن، همانند قرآن و بیش از قرآن».^۲ بنابراین، نیاز ما به سنت، به همان اندازه نیاز ما به قرآن است. پس ما برای شرح قرآن و تفصیل مطالب آن و شناخت مصادیق آیات و... به حدیث نیازمندیم و تنها با کتاب خدا نمی توانیم به اسلام برسیم.

پس خداوند برای حفظ قرآن از دست مستکبران و از خطر هر نوع تحریف، جزئیات و تفصیل شریعت را در سنت پیامبرش قرار داد. هر آیه ای نازل می شد، پیامبر به کاتبانی که اطرافش بودند، می گفت بنویسند و همراه هر آیه، وحی بیانی آن را هم می فرمود. مثلاً شما تفصیل «تیمم» را در آیه نمی بینید؛ یا نام «رَجُلٌ مِنْكَ» را که باید سوره برائت را از طرف خدا به مشرکان ابلاغ می کرد، در آیه نمی بینید؛ یا کیفیت سکرات مرگ و عذاب قبر و... را در قرآن نمی یابید. در قرآن، فقط اصول عقاید و ذکری از احکام هست. معانی اینها در سنت آمده است. شرح این مطلب در جلد دوم القرآن الکریم و روایات المدرستین هست.



تجسیم اسلام، سیره پیامبر است. اگر حدیث نباشد، ما به هیچ یک از احکام اسلام نمی‌توانیم عمل کنیم. در مورد دستیابی به حدیث صحیح و حفظ حدیث از جعل و دس و تحریف هم اوصیا مقرر شده‌اند که شرح این مطلب را در جلد اوّل القرآن الکریم و روایات المدرستین آورده‌ام.

حجیت: اگر مقصودتان از «اوصیا» همان «ائمّه» اند، لطفاً دلیل حجیت سنت ایشان را تشریح بفرمایید.

● دلیل ما برای حجیت قول و فعل امامان اهل بیت (ع)، همان دلیلی است که برای حجیت سنت پیامبر اکرم می‌آوریم. آیات متعدّد قرآن، مسلمان‌ها را به اطاعت از قول پیامبر در اوامر و نواهی و تاسی به فعل او سفارش می‌کنند و آیاتی هم تصریح دارند که او جز حق نمی‌گوید و جز وحی بر زبانش نیست و اگر تخطی کند، چنین و چنانش می‌کنیم. اما این که چگونه ما شیعه امامیه سنت ائمّه‌مان را به سنت نبوی گره می‌زنیم، همان بحثی است که در شماره اول مجله شما از من چاپ شد (همان مقاله‌ای که به کنگره بین‌المللی «جایگاه سنت در اسلام» در استانبول عرضه کرده بودم) و در این جا مختصرش را عرض می‌کنم: اولاً ائمّه ما بارها و بارها تصریح فرموده‌اند که با «اجتهاد» و «ظن» و «دیدگاه من» و «باید چنین باشد» و این قبیل تعابیر، کاری ندارند و آنچه در پاسخ پرسش‌های ما می‌گویند، سخن رسول خداست؛ از پیش خود، چیزی بر آن نمی‌افزایند و حدیث آنها حدیث رسول خداست.

ثانیاً امامان اهل بیت، مکرراً فرموده‌اند که در وقایع و مسائل و فتنه‌ها نیز جز بر پایه کتاب خدا و سنت رسولش و جز با یقین، فتوا نمی‌دهند.

ثالثاً احادیث مکرری از امامان داریم که سلسله پدران خود را به عنوان سند خود به پیامبر (ص) بر شمرده‌اند و به راوی اجازه داده‌اند که این سند را برای هر یک از احادیثشان بیاورد.



رابعاً امامان ما و صحابیان آنها بارها و بارها از کتاب‌هایی سخن گفته‌اند به نام‌های «الجماعة» و «مصحف علی». این کتاب‌ها به دستور رسول خدا برای او صیایش نوشته شده‌اند و به املاي او و به کتابت علی (ع) هستند و احکام دین و تفسیر کتاب خدا و برخی علوم دیگر در آنها هست و به عنوان میراث، به امامان اهل بیت، منتقل شده‌اند.

اینها دلایل ماست برای آن که ثابت کنیم روایات امامان ما همگی دارای یک سندند؛ حدیث آنها یک حدیث و سخن آنها یک سخن است: سخن پیامبر (ص).

عصرت: استاد! جریان منع کتابت حدیث، از حوادث مهم تاریخ اسلام است. دیدگاه شما درباره علل و عوامل رویکرد خلفا به منع ثبت و ضبط حدیث پیامبر (ص) چیست؟

● وقتی ثابت شد که هر آیه‌ای در عصر پیامبر (ص) با شرح یا تفسیر یا بیان مصداقش نوشته می‌شد، علت منع تدوین هم روشن می‌شود. باید توجه داشت که پیامبر اکرم خودش توصیه به نوشتن وحی قرآنی و وحی بیانی می‌کرد. از همان زمان حیات ایشان، عده‌ای از حاسدان و کینه‌توزان یا قدرت‌طلبانی که به دوره پس از آن حضرت می‌اندیشیدند، این‌طور نوشتن گفتار و رفتار پیامبر را مسخره می‌کردند؛ ولی پیامبر (ص) باز هم توصیه می‌کرد که بنویسند (نمونه‌هایش در سنن ابی داوود و المستدرک علی الصحیحین هست).^۳ حالا در چنین فضایی، با این همه احادیث گویا در ذم افرادی از قریش و صحابه و بنی امیه و ... این افراد، چگونه می‌توانستند بر منبر رسول خدا تکیه بزنند؟ و چگونه می‌توانستند کسانی را که ممدوح خدا و پیامبرش بودند، کنار بگذارند؟

توجه داشته باشید که شعار «حسبنا کتاب الله» از کنار بستر پیامبر و هنگامی که آن حضرت قلم و کاغذ خواست تا چیزی بنویسد که مانع گمراهی مسلمانان

۳. مسند احمد، ج ۲، ص ۱۶۲، المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۱۰۶.



بشود، شروع شد و کم‌ترین فائده‌اش این بود که ولید- فاسقی که آیه «نبا» درباره‌اش نازل شده بود- به حکومت کوفه نصب شد و معاویه- که از «شجره ملعونه» بود- به حکومت شام و ...

منع تدوین، بجز در دوره خلافت علی(ع) و عمر بن عبدالعزیز، ادامه داشت تا سال ۱۴۳ هجری که منصور عباسی در مخالفت با امام صادق(ع) و در جهت تضعیف ایشان، این منع را برداشت.

این بحث را با اسناد و جزئیاتش در معالم المدرستین و کتاب تازه‌ام : السقیفة، آورده‌ام.

پرسش: چه کسانی در حفظ جایگاه حدیث در مکتب اهل

بیت(ع)، نقش اساسی داشته‌اند؟

● مصنفان کتب اربعه و وسائل و بحار، حق بزرگی بر گردن شیعه دارند. همین طور مفید و ابن طاووس و علامه حلی به خاطر بحث‌هایشان در نقد و درایة الحدیث. اما از آن جا که تحقیق در متن حدیث را هم باید در کنار بحث سند آن جدی گرفت، به نظر من می‌رسد که نقش وحید بهبهانی، خیلی برجسته است؛ اگر چه توجه کافی به معرفی او نشده است. درست است که او سامان دهنده علم اصول فقه است و ثمره تلاش‌هایش نهایتاً به بهره‌گیری صحیح از احادیث فقهی منجر شد، اما همین علم اصول بود که حدیث شیعه را از سرنوشتی که حدیث اهل سنت بدان گرفتار شد، نجات داد. مگر خطر اخباریگری کوچک بود؟

اخباری‌ها می‌گفتند آنچه در کتب اربعه آمده، صحیح است. اگر این روش جا می‌افتاد، کار شیعه به جایی می‌رسید که ما نمی‌توانستیم حتی یک نماز صحیح- آن طور که رسول اکرم می‌خواند- امروز به جا بیاوریم. علم اصول بود که احادیث احکام را احیا کرد و البته این علم، برای سایر احادیث هم مفید است و کارآیی دارد.



من معتقدم که احدی نباید کتاب حدیث یا حتی دعا و شرح دعا بنویسد، الا این که اصول بدانند و بعد از بررسی اسناد، متن و دلالت را هم بررسی کند، همان طور که در احادیث فقهی و احکام، عملی می شود. در عقاید و تفسیر و اخلاق و آداب هم باید همین مسیر، طی شود. هر مؤلفی در علوم اسلامی باید کتاب خدا و سنت صحیح و سند درست و قواعد درایه و علم اصول را به خوبی بداند و به کار ببندد. گذشتگان ما در احادیث غیر فقهی تسامح کرده اند و بسیاری از احادیث مکتب خلفا و زنادقه از این راه، وارد معارف شیعه شده است که باید آنها را شناخت و خارج کرد و گرنه بیانش کسانی که کتاب های ما را می خوانند، منحرف می شود. این، روشی است که شارع و عقل، پیش پای ما گذاشته اند.

بعد از مرحوم وحید بهبهانی هم آیه الله بروجردی و آیه الله خویی و مرحوم حاج شیخ محمد تقی شوشتری کارهای خوب و ماندگاری کرده اند. البته درباره قاموس الرجال علامه شوشتری من نقد و نظری دارم؛ با این که الاخبار الدخیله ایشان کار بزرگی است.

سوال: استاد! چگونه این اندازه احادیث غیر صحیح - که فرمودید - وارد حدیث شیعه شده است؟

● این سؤال شما موضوع گفتگوهای مفصلی است که سال ها قبل، بین ما و مرحوم آیه الله بروجردی و مرحوم آیه الله خویی صورت می گرفت، با آقای بروجردی مفصل تر و با آقای خویی کم تر. هر دو این بزرگواران، بینش خوبی در شناخت احادیث مکتب خلفا از مکتب اهل بیت داشتند. پاسخ من که نتیجه تحقیقات بنده در این موضوع است، این است که به دو طریق:

۱) یک دسته از این احادیث، از اصل، مربوط به مکتب خلفا هستند و من آنها را «روایات منتقله» نامیده ام. بزرگان محدثان ما در رفتار با احادیث غیر فقهی، آسانگیر بودند و آن طور که باید و شاید، سند و متن را بررسی نمی کردند



ولذا بخشی از این احادیث، وارد مجامیع حدیث و تفاسیر و مصنفات شیعه شد. به عنوان نمونه، احادیث اختلاف قرائات (که معنایشان این است که قرآن به چند وجه آمده است)، وارد تفسیر التبیان شده و از آن جا به مجمع البیان رفته و از آن جا به تفسیر ابوالفتوح رازی و از آن جا به تفسیر گازر تا به مستدرک الوسائل یا فصل الخطاب حاجی نوری رسیده است.

اگر مرحوم شیخ طوسی خود را متعهد می دانست که در غیر احادیث احکام هم عملیات شناخت راوی و نقد سند و متن را به کار گیرد، هیچ گاه در تفسیر خودش (التبیان) از کتاب القرائات سیاری حدیثی نقل نمی کرد. البته بزرگان ما هم در آن روزگار، روش ها، دلایل و مشکلات خودشان را داشته اند که ما از آنها اطلاع کافی نداریم؛ ولی همین اندازه تسامح آنها تاثیر بسیار گسترده ای در بینش جامعه شیعه در قرون گذشته داشته است؛ این تاثیرات در جلسات خصوصی بین من و دو مرجع بزرگوارای که نام بردم، مطرح می شد. بین من و آقای بروجردی بحث هایی در این زمینه شد که نمی شود چاپ کرد...

۲) دسته دوم، احادیث زناده است. این احادیث، در مکتب خلفا روایت می شده اند و غلات هم اینها را روایت می کرده اند. در دو کتاب عبدالله بن سبا و خمسون و مئة صحابی مُختلق نشان داده ام که چگونه این احادیث را به دروغ به صحابه نسبت می داده اند. این احادیث، در کتب تفسیر، اخلاق و دعای ما هم رخنه کرده اند که نمونه هایش را در جلد دوم القرآن الکریم و روایات المدرستین و جلد هفتم قیام الائمة باحیاء الدین ذکر کرده ام. اینها همان روایاتی هستند که اهل سنت به خاطر آنها به ما طعنه می زنند. غلات هم از همین احادیث استفاده می کردند و فقط یک «علی» در وسط آنها جا می دادند. غلات به خاطر همین کارهایشان ملعون ائمه بودند و حتی محدثان قم، بعضی از آنها را از شهر، بیرون کردند.



عجیب: چه موضوع با موضوعات حدیثی را برای تحقیق،

پیشنهاد می‌کنید؟

● به نظر من می‌رسد که امروز، کاری که شاید از کار مرحوم وحید بهبهانی هم بهتر و بزرگ‌تر باشد، این است که بیاییم و قیام کنیم به پاکسازی مجموعه‌های حدیثمان. حوزه علمی ما امروز باید گروه‌هایی را در رشته‌های مختلف، موظف کند که هر کدام، احایث یک موضوع را بررسی کنند و هر حدیثی را که از غیر پیامبر و اهل بیت است، شناسایی و معرفی کنند... چه در عقاید، چه در اخلاق و آداب، چه در تفسیر، و...

عجیب: بیخشید استاد! آیا فایده یا نتیجه خاصی از این طرح

در نظر دارید؟

● بله؛ فایده اوکاش، به دست آوردن یک مجموعه معارف خالص‌تری از دین (طبق مکتب اهل بیت) است. فایده دیگرش حل بسیاری از تعارضات و پاسخگویی بسیاری از شبهات است که در اصل، اهل سنت باید پاسخ آنها را بدهند و ربطی به منظومه معرفتی اهل بیت ندارند و بی خودی ذهن و روح ما مشغول آنهاست (مثل همان نمونه قرائات و بحث تحریف قرآن).

به هر حال، قصدمان جدال و تشدید تفرقه نیست. مشکل این است که به هر صورت، در مکتب خلفا، جعل به گستردگی صورت گرفته است. معاویه کارخانه حدیث‌سازی راه انداخت. گروهی برای رضای خدا و تشویق به اسلام و ایمان، جعل حدیث کردند. در همین مکتب، فرقه‌هایی ظهور کردند که دروغ گفتن را جایز شمردند. اسرائیلیات را هم روایت کردند. اگر ائمه ما در حل تعارض احادیث دو مکتب، ترجیح حدیث مکتب اهل بیت را توصیه کرده‌اند، به خاطر آن است که تمام این کارهایی که شمردیم، در نزد شیعه حرام و منتهی و ممنوع بود. امامان اهل بیت، غلات و جاعلان و دروغگویان را از خود



می‌راندند و به نام، معرفی می‌کردند. ما ناچاریم که در برابر حدیث مکتب خلفا احتیاط پیشه کنیم.

مجموعه: دربارهٔ موقعیت کتب اربعه در نزد شیعه هم مطالبی بفرمایید.

● اینها امهات کتب حدیثی ما هستند. اتصال ما با پیامبر (ص) و اهل بیت (ع)، به واسطهٔ این چهار کتاب است. من در همان سخنرانی در ترکیه تشریح کرده‌ام که ارزیابی ما از این چهار کتاب، چیست. بین این کتاب‌ها و معصوم، یک واسطه هست و آن، اصول چهارصدگانهٔ شیعه است؛ یعنی کتاب‌های کوچکی که حدیثشان را از معصوم گرفته بودند. کتب اربعه، اصول کار ما هستند؛ اما در مکتب اهل بیت، فقط قرآن را معصوم از خطا و سهو و نسیان می‌دانیم و نه هیچ کتاب دیگر را. لذا احادیث این کتاب‌ها هم قبل از هر استفاده‌ای باید زیر ذره بین قواعد اصولی و درایی بروند.

مجموعه: استاد! آخرین کتابی که از شما دیده‌ایم، القرآن الکریم و روایات المدرستین است که یک تحقیق حدیثی - قرآنی است. بفرمایید که: این کتاب، چند جلد خواهد شد و چه هدفی را دنبال می‌کند؟

● حتماً می‌دانید که حاجی نوری کتابی دارد با عنوان فصل الخطاب فی تحریف کتاب ربّ الأرباب. این کتاب، چاپ سنگی بود و کم‌تر کسی از شیعه و سنی آن را دیده بود. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، احسان ظهیر با پول و هابی‌ها فصلی از این کتاب را - که حاوی احادیث شیعه در باب تحریف قرآن بود - چاپ کرد و اسمش را هم گذاشت: الشیعة و القرآن. این کتاب و امثال آن، باعث شدند که بعد از انقلاب، حدود دویست کتاب کوچک و بزرگ در ردّ شیعه



فقط در هند به چاپ برسند. در حالی که اصل حرف حاجی نوری اشتباه است، روش تحقیقش اشکال دارد و مستنداتش هم یا اعتبار ندارند، یا شیعی نیستند و یا ربطی به موضوع ندارند و درك و فهم او خطا بوده است.

در کتاب القرآن و روایات المدرستین، سعی کرده‌ام تمام اعتقادات شیعه را دربارهٔ قرآن، شفاف و مستند و دسته‌بندی شده بیاورم. اصطلاحات مربوط به قرآن را و تاریخ جمع و تدوین آن را آورده‌ام و بعد به بحث‌های مقدماتی جایگاه قرآن در دو مکتب پرداخته‌ام و از جمله «مصونیت قرآن از تحریف» را بحث کرده‌ام و در همین جلد دوم، تعداد زیادی روایات اهل سنت را حتی از صحاح آورده‌ام که دال بر تحریف قرآن اند؛ اما یکی یکی ثابت کرده‌ام که اشکال سندی و متنی دارند و حتی خیلی از آنها به وسیلهٔ زنادقه به صحابه نسبت داده شده‌اند و کلاً این گونه روایات، اصل درستی ندارند. یکی از ابواب کتاب حاجی نوری، استدلال به این احادیث اهل سنت است که دلالت بر تحریف دارند؛ اما اعتبار ندارند. مثل این داستان که عایشه به مردانی که می‌خواستند از او حدیث بشنوند می‌گفت پنج نوبت از شیر دختران خواهر یا برادر او بخورند تا به او محرم شوند. وقتی همسران پیامبر به او اعتراض کردند که این حکم را از کجا آورده‌است، گفت: «سوره‌ای بر شاخه نخل نوشته شده بود که ناسخ حکم پیشین رضاع بود. وقتی مشغول کفن و دفن پیامبر بودیم، بُزی آمد و آن سوره را خورد!».

حاجی نوری به هر نقلی استناد می‌کند تا ثابت کند طبق روایت مشهور، هرچه در هر امت پیشین اتفاق افتاده، در این امت هم باید اتفاق بیفتد، ولو تحریف در کتاب! من پاسخ داده‌ام که بله، لفظ و معنای قرآن را تحریف کرده‌اند، اما نه در بین الجلدین آن، بلکه در دیگر گفته‌ها و نوشته‌ها. ارادهٔ تحریف کرده‌اند؛ اما تحریفی در آن متن آسمانی رخ نداده است. چنان که ابراهیم را در آتش انداختند؛ اما او نسوخت و خدا حفظش کرد.

جلد سوم کتاب هم به نقد و بررسی بیش از هزار روایت منسوب به شیعه



است که حاجی نوری و احسان ظهیر آورده اند. من در مقدمهٔ این بخش، آرای بزرگان علما و محدثان شیعه را در ردّ نظریهٔ تحریف آورده ام، از این شادان - که معاصر ائمه است - تا مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی و ... تا امام خمینی. اصلاً اجماع علمای شیعه بر این بوده که یک کلمه از قرآن، تغییر نکرده و جا به جا هم نشده است. بعد هم بیش از هزار روایت را یکی یکی سنداً و مستأ بررسی کرده ام و ضعف آنها را نشان داده ام و یا ثابت کرده ام که مقصود از آنها جدا شدن وحی بیانی (تفسیر پیامبر) از وحی قرآنی بوده است.

نظریهٔ خودم را هم آن جا طرح کرده ام که آیه ها و سوره ها و حتی کلمات و حروف قرآن، در یک نظم معنایی درونی خاص (شبهه نظم آوایی) قرار گرفته اند که من اسم آن را گذاشته ام «هنگ» و معتقدم که حتی جای کلمات و حروف قرآن را به سبب همین هنجار و نظم، نمی شود تغییر داد. گرچه شاید من امروز نتوانم خوب این قضیه را ثابت کنم؛ اما مطمئنم که آیندگان ثابت خواهند کرد. چون من یک درک شخصی و یک حس شخصی از این «هنگ» دارم که انتقالش مشکل است.

آن احادیثی که در کتب اهل سنت هست و به صحابه نسبت داده اند که پیامبر فرمود قرآن را می توانید به هر شکلی بخوانید، مشروط به این که آیه رحمت عذاب نشود و آیه عذاب رحمت نشود، ... یا احادیثی که می گویند به جای «اقبل» در آیه می شود گذاشت «اسرع» یا «هلم»، ... اینها پیدا است که جعل کنندگان شان عرب نبوده اند. صحابه عرب بوده اند و به خوبی می دانسته اند که هیچ کدام از این افعال را نمی شود به جای هم به کار برد. به گمان من، زنادقهٔ شام که مورد تایید بنی امیه بودند، چنین احادیثی را جعل کرده اند و به صحابه نسبت داده اند؛ کسی مثل ابن ابی العوجاء که بنی عباس در سال ۱۵۰ ق، به خاطر همین جعل حدیث، او را کشتند و در وقت مرگ، گفت: «لئن قتلتمونی، فقد وضعتُ فیکم اربعة آلاف حدیثٍ أحلّل فیهِ ما حرّم اللّهُ وأحرّم فیهِ ما أحلّ اللّهُ!».

یک مثال دیگر در مورد واژه های قرآن بزنم. در سورهٔ «تبت» می خوانیم: «فی





جیدها حَبِلٍ مِنْ مَسَدٍ. در عرب، برای گردن، سه لفظ هست: جید، عنق، رقبه. هر کدام از این‌ها غیر از معنای عامی که دارند، یک معنای خاص هم دارند و لذا نمی‌شود یکی را به جای دیگری به کار برد؛ یعنی فصحا به کار نمی‌برند. در «عنق»، گردن طبیعی که دراز و کوتاه دارد، مطرح است. در «رقبه»، نفس انسانی مطرح است و در «جید»، زیبایی خوانیده است. امام حسین(ع) در خطبه مکه‌اش می‌فرماید: «خَطَّ الموت علی ابن آدم مَخَطَّ القلادة علی جید الفتاة... مرگ در سرنوشت بنی آدم، چون گردنبند بر گردن دختران جوان، رقم خورده است». پس به جای «جید» نمی‌شود هیچ یک از آن دو را گذاشت؛ چون هنگ آیه یا نظم معنایی‌اش به هم می‌خورد. درک این نظم هم تخصص می‌خواهد و شاید من اگر در محیط عربی و ادبی بزرگ نمی‌شدم و این قدر برای فهم زبان عرب عصر پیامبر(ص) زحمت نمی‌کشیدم، چنین ادعایی نمی‌کردم. من بر اساس همین درک، تحقیق کردم و دیدم مثلاً سیاری، صاحب کتاب القرائات، ایرانی و کاتب آل طاهر بوده است. یا مثلاً دیدم بین سوره «ق» و حرف قاف و سوره «ص» و حرف صاد، رابطه هست. امیرالمؤمنین(ع) درباره قرآن می‌فرماید: «لا تنقضی عجائبه».

پیام: استاد! از امام راحل یاد کردید. اگر امکان دارد، از سابقه آشنایی‌تان با حضرت امام تعریف کنید.

● حضرت امام در قم یک جمع دوستانه داشتند: آقا سید احمد لواسانی (برادر بزرگ‌تر آقا سید صادق) بود، حاج سید علی تهجدی (برادر بزرگ‌تر من) بود، حاج شیخ محمد علی ادیب تهرانی بود و... که بقیه‌شان را یادم نیست. اخوی بزرگ‌تر من شاگرد میرزا حسین نائینی و هم بحث آیه‌الله خوبی بود که از نجف آمد به قم و بعد رفت در ساوه ساکن شد. روی این حساب، من با حضرت امام از همان آغاز جوانی آشنا بودم. بعد هم که گفتم درس کلام و عقاید ایشان را شرکت می‌کردم تا رفتم عراق. در عراق، بعد از تبعید امام، به محض ورود ایشان به بغداد، با دو نفر

از دوستان به پیشواز ایشان رفتیم و در کاظمین، عرض خدمات کردیم. آن روز، اتفاقاً هیچ کس دیگری نیامده بود. من آمده بودم با شهید حاج عبدالصاحب دُخیل - که بعضی ها او را در حوض اسید نیتریک انداختند - و شهید محمد هادی السبیتی. عرض کردیم: چه دستوری می فرمایید؟ چه کمکی از ما برمی آید؟ فرمودند: نه، کاری نداریم. البته من آن روزها - همان طور که شما اشاره کردید - در رأس سیاست شیعه در عراق بودم و «جماعة علماء بغداد و الکاظمیة» را اداره می کردم که شبیه «جامعه روحانیت مبارز تهران» بود و لذا نمی توانستم هیچ رابطه ظاهری با ایشان برقرار کنم؛ چون برای هر دو طرف، گرفتاری درست می شد. دیگر اعضای جماعت، آقا سید اسماعیل صدر، شیخ علی الصغیر، سید مهدی حکیم و سید هادی حکیم بودند. من آن روزها با رؤسای جمهور عراق، در معارضة بودم و حضرت امام را فقط در مجامع و مجالس عمومی می توانستم ببینم.

البته غیر از آن نوبت، سه بار دیگر هم در نجف به دیدنشان رفتم که شبانه رفتم و بحث سیاسی نکردیم. یک بار درباره اوضاع یکی از شهرهای ایران گفتگو کردیم و من از عالم آن شهر (که حالا مرحوم شده و اسم نمی برم)، شکایت کردم. امام هم فرمودند بدی اوضاع آن شهر، از همان عالم است. آن شب با شیخ نصرالله خلخالی بودم. بعد از خداحافظی از امام، دیدم فقط یک لامپ صد شمع در بیرونی ایشان روشن است. به شیخ نصرالله گفتم: چرا به اوضاع این بیت نمی رسید؟ گفت: ایشان، خودش قبول نمی کند.

سؤال: استاد! آیا شما از حضرت امام به عنوان «محدث» به معنی اصطلاحی اش شناختی دارید؟

● امام، هم به معنای خاص کلمه استاد حدیث و علوم حدیث بود و هم به معنای عامش از مصادیق «فارجعوا فیها الی روات احادیثنا». اصولاً فقهای بزرگ شیعه بر حدیث هم تسلط دارند. این طور نیست که یک سر بروند سراغ فقه و اصول.





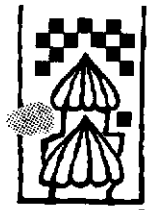
مسیری طولانی طی می‌شود. فقیه شیعه در واقع، چندتا دکتری می‌گیرد تا گواهی اجتهاد به او می‌دهند. به همین خاطر است که من به اسلام‌شناسی استادانی که از پاریس و لندن می‌آیند، اعتماد ندارم و کار آنها را سطحی و التقاطی و ویرانگر می‌دانم. امام، علاوه بر آن تبحر عمومی فقها، یک محدث موفق هم بود؛ چون جامعیت کم نظیری داشت. من در میان علمای شیعه به جامعیت ایشان، کسی را در ذهن ندارم. این طور جامعیتی مسلماً در فهم از حدیث، تأثیر می‌گذارد. چهل حدیث ایشان را نگاه کنید، یا شرح حدیث جنود عقل و جهل و یا شرح دعای سحر را. اینها آینه مهارت او در فهم حدیث اند. امام، در رجال و نقد رجال هم خیلی دقیق است. مثلاً احمد بن محمد سیاری، صاحب کتاب القرائات را «در نهایت ضعف» معرفی می‌کند^۴ و کتب روایی حاجی نوری را «غالباً فاقد اعتبار» می‌داند و می‌گوید: والعجب من معاصریه کیف ذهلوا و غفلوا حتی وقع ما وقع مما بکت علیه السماوات و کادت تدکدک علی الارض!^۵

فقهای ما غالباً تکلیفی بیشتر از بحث‌ها و آثار فقهی برای خودشان قائل نبودند؛ اما امام، وقتی دید حکمی زاده در تعالیم پیامبر و اهل بیت(ع) تردید افکند، درس و بحثش را گذاشت کنار و کشف اسرار را تألیف کرد که در روزگار خودش حرف آخر بود و جامع ترین پاسخ بود. همین وظیفه شناسی بود که انقلاب را به ثمر رساند و الآن من و شما داریم درباره حدیث و علوم حدیث بحث می‌کنیم و دانشکده اصول دین داریم. آن همه آرامش روحی، آن همه قوت در مقابله با طاغوت، آن استقامت در برابر مشکلات و مصائب، ... محصول تهذیب عمیق و جدیت در کسب علم و معرفت بود. این را من از همان روز اول شروع نهضت امام، درک کردم و لذا هیچ گاه، نه در انقلاب و نه در فتنه‌های بعدش و نه در جنگ، در درستی راه ایشان و

۴. البیع، ج ۳، ص ۱۸.

۵. انوار الهدایة، ج ۱، ص ۲۴۴ و ۲۴۵.

۶. اشاره به محل این گفتگو. گفتنی است ایشان، ریاست دانشکده اصول دین را برعهده دارند.



سلامت نفس ایشان، تردید نکردم. یک خاطره برایتان تعریف کنم...

پس از واقعه ضرب و شتم طلاب در مدرسه فیضیه، در حسینیه ام در بغداد، برای شهدا ختم گذاشتم و بچه های ما بغداد را پر کردند از شعارها و دیوار نوشته های «ولا تحسبنّ الذین قتلوا فی سبیل اللّٰه امواتاً...». بعدش من به حج رفتم و آنجا سعودی ها داشتند «الجامعة الإسلامية» را تأسیس می کردند. بن باز، مرا دعوت کرد. من رفتم آن جا و در سخنرانی ام به وضع مسلمان ها در الجزایر و فلسطین اشاره کردم و ادامه دادم که در ایران هم دانشگاهی شبیه «الزهر» هست به نام «فیضیه» و شاید خبر ندارید که چندی پیش، طلابش را زدند و کشتند و...

در همان سفر حج، بعد از عرفات، ابو الاعلی مودودی در مسجد بزرگی سخنرانی داشت. من و شهید عبدالمنعم الشوکی هم رفته بودیم. ابو الاعلی آن روز در جهان اسلام، خیلی مطرح بود و دنبال نظریه خلافت اسلامی را گرفته بود. او در سخنانش گفت که مسلمان ها هشت چیز نیاز دارند تا به شوکت عصر نبوی بازگردند. مجری جلسه، امام همان مسجد بود. من دوست همراهم را فرستادم که بگو یکی از علمای بغداد، مطالبی در تأیید سخنان مودودی دارد. او رفت و گفت «کبیر علماء بغداد» و آنها فکر کردند که علی القاعده آن عالم باید سنی باشد (چون عبدالمنعم هم چپیه داشت و نه عمامه). من رفتم پشت تریبون و در کنار او که پیرمردی بود و نشسته بود، ایستادم و از او تعریف مختصری کردم و گفتم که کتاب های او را خوانده ام و اضافه کردم که به نظر من، مسلمان ها فقط سه چیز لازم دارند:

یکی شناخت و بررسی سنت پیامبر اکرم به معنای عامش (نه فقط صحیحین).

دومی وحدت مسلمان ها و حمایت جدّی از یکدیگر است. این جا بود که دوباره روضه مدرسه فیضیه را خواندم و گفتم: شاید شما خبر ندارید که چنین شده است و چنان شده است...

سوم، ایمان است، ایمانی مثلاً بلال و خباب و عمّار و سمیه، و داستان شکنجه ها و مقاومت های آنها را در همین سرزمین حجاز گفتم و آن قدر جدّی و عمیق





گفتم که خودم گریه ام گرفت و سنی ها هم که اصلاً گریه نمی کنند، ایستاده و نشسته به حق افتادند و اشکشان درآمد و بعد از صحبت، سر و صورت مرا می بوسیدند. بعد از آن، من به بیت المقدس رفتم و در مسجد اقصی نماز خواندم و آن جا هم دوباره روضه شهدای مدرسه فیضیه را خواندم.

عریض: استاد! به عنوان آخرین سؤال، بفرمایید که این دانشکده (دانشکده اصول دین)، چگونه شکل گرفت؟

● آن دانشکده ای که من در بغداد تأسیس کردم، با کودتای حزب بعث [در ۱۹۶۸م] و خروج من از عراق، تعطیل شد. در ایران، من برای فعالیت های تبلیغی و علمی و آموزشی به فکر ایجاد مؤسسه ای افتادم و این طوری بود که پیش از انقلاب، با همکاری جمعی از دوستان، «مجمع علمی اسلامی» را در تهران تأسیس کردم. این مجمع، شورای علمی و فعالیت های فرهنگی و آموزشی داشت و تعدادی کتاب درسی علوم اسلامی تالیف و تحقیق و منتشر کرد که لایه دیده اید. فعالیت این مجمع، به تدریج، محدود شد به انتشارات و نشر همان کتاب های درسی حوزوی. وقتی شورای عالی انقلاب فرهنگی مقررات تأسیس مراکز آموزش عالی غیردولتی - غیرانتفاعی را تصویب کرد، بنده به همراه چهار نفر از دوستان، درخواستی برای تأسیس «دانشکده اصول دین» دادیم که در دی ماه ۱۳۷۴ با آن موافقت شد و دانشکده در مهرماه ۱۳۷۵ در قم و سال بعد هم در قم و تهران، برای کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث، دانشجو گرفت. سال ۷۷ هم شعبه دزفول، شروع به کار کرد که فقط مقطع کارشناسی را دارد.

عریض: باز هم از لطف شما و فرصتی که به این گفتگو اختصاص دادید، سپاسگزارم.

● من هم از شما تشکر می کنم. خداوند به شما و همکارانتان در دارالحدیث، توفیق بدهد.





ضمیمه گفتگو:

فهرست آثار منتشر شده آیه الله سید مرتضی عسکری

الف. آثار عربی:

- احادیث أم المؤمنین عائشة (چهار جلد در دو مجلد)
عنوان ترجمه فارسی: نقش عایشه در تاریخ اسلام / مترجمان: محمدصادق نجمی، هاشم هاشم زاده هریسی، محمد جواد کرمی، عطا محمد سردار نیا و محمدعلی جاودان
- خمسون و مئة صحابی مُخْتَلَق (سه جلد)
عنوان ترجمه فارسی: یکصد و پنجاه صحابی ساختگی / مترجم: عطا محمد سردار نیا
- عبدالله بن سبا و اساطیر آخری (دو جلد)
عنوان ترجمه فارسی: عبدالله بن سبا و دیگر افسانه های تاریخی / مترجمان: سید احمد فهری، محمدصادق نجمی، هاشم هاشم زاده هریسی، عطا محمد سردار نیا
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- ترجمه انگلیسی توسط م. ج. مقدّس، با عنوان: Abdullah ibn saba and other myths
- معالم المدرستین (سه جلد)
عنوان ترجمه فارسی: ویژگی ها و دیدگاه های دو مکتب در اسلام / مترجم: عطا محمد سردار نیا
- ترجمه دیگر: پژوهش و بررسی تحلیلی مبانی اندیشه های اسلامی در دیدگاه دو مکتب / مترجم: دکتر جلیل تجلیل
- القرآن الکریم و روایات المدرستین (سه جلد)



● عقائد الإسلام من القرآن الكريم (سه جلد)

عنوان ترجمه فارسی: عقاید اسلام در قرآن / مترجمان: محمدجواد کرمی و

عطا محمد سردارنیا

● قیام الائمة بإحیاء الدین (چهارده جلد)

مؤلف، تألیف گسترده ای در همین موضوع به فارسی دارد: نقش ائمه (ع) در

احیای دین

● دور الائمة فی إحياء السنة

● مقدمة «مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول» (دو جلد)

● مع أبی الفتوح التلیدی فی کتابه: «الأنوار الباهرة»

● مع الدكتور الوردی فی کتابه: «وعاظ السلاطین» (جلد اول)

● آراء و اصداء حول عبدالله بن سبا و روایات سیف بن عمر

● طب الرضا (ع) و طب الصادق (ع)

عنوان ترجمه فارسی: طب و درمان در اسلام / مترجم: زین العابدین

کاظمی خلخالی

● مصطلحات إسلامية

● علی مائدة الكتاب والسنة (۱۹ جلد): *شیراز: گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

السجدة علی التربة، البكاء علی المیت، زیارة قبور الانبیاء و الائمة و

الصلحاء، التوسل بالنبی (ص) و التبرک بأثاره، الصلوات علی محمد (ص) و

آله، یکون لهذه الامة اثنا عشر قیماً، عدالة الصحابة، عصمة الانبیاء، البناء

علی قبور الانبیاء و الاولیاء، الشفاعة، البداء، الجبر و التفویض و القضاء و

القدر، صلاة أبی بکر، المتعة او الزواج المؤقت، حدیث الکساء من طرق

الفریقین، تعلیم الصلاة، المصحف فی روایات الفریقین، صفات الله - جلّ

جلاله - فی روایات الفریقین، آية التطهير فی مصادر الفریقین.

برخی کتاب های این مجموعه، توسط مؤلف، به فارسی نیز نگارش یافته و



تعدادی دیگر، توسط آقایان: عزیزالله عطاردی، علی اسلامی، عطا محمد سردارنیا و محمدجواد کرمی به فارسی برگردانده شده اند (ر.ک: بر گستره کتاب و سنت).

ب. آثار فارسی:

● ادیان آسمانی و مسئله تحریف

● نقش ائمه (ع) در احیای دین (چهارده جلد / به کوشش: محمد علی جاودان)

ترجمه انگلیسی توسط م. علوی با عنوان: The role of Ahlul bait

ترجمه دیگر، توسط مایکل احمدی با عنوان:

The role of holy Imams in revival religion

● در راه وحدت

● برگستره کتاب و سنت (۱۶ جلد):

تاریخ حدیث پیامبر (ص)، شیعیان اهل بیت (ع)، ازدواج موقت در اسلام، توسل به پیامبر خدا، بداء یا محو و اثبات الهی، صفات خداوند در دو مکتب، شفاعت پیامبر (ص)، آیه تطهیر، عصمت انبیا، ایجاد بنا بر قبور انبیا و اولیا، سنت پیامبر (ص) در گریه بر میت، سنت پیامبر (ص) در زیارت قبور، سنت پیامبر (ص) در سجده بر تربت، سنت پیامبر (ص) در صلوات، سنت پیامبر (ص) در زیارت انبیا و صلحا، قرآن در دو مکتب. *

*

گفتنی است این فهرست، مقالات و سخنرانی های منتشر شده در نشریات کشور، مقدمه های علمی بر آثار دیگران و همچنین آثار انتشار یافته ایشان در خارج از ایران را شامل نمی شود. خ.